

هو

١٢١

رساله

انوار الحكمة

باب طريقت و وجه حقيقت سَيّاح مُدُن الابد و الازل و سَبّاح بِحارِ عِلْم و عَمَل

شيخ المشايخ

جناب حاج محمد علي اصفهاني نور عيشاه اول ^{طاب ثراه}

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نور مصابيح القلوب بانوار حكمته، و زين بساتين الارواح با زهار نعمته، و الصلوة على محمد و آله المصطفين بكماله و اصحابه المتاديين بأدابه.

مناجات

الهي، بعزت آنهائيكه رخش همت در ساحت ميدان قناعت تاخته‌اند، و نقد حيات خود در تحصيل اسباب تجرد و ترك لوازم تعلق در باخته‌اند، نه بوجود دنيا ابواب بهجت بر دل گشايند، و نه بعدمش اظهار ملامت و تاسف نمايند، كه مشام جان ما را معطر ساز و دلهاي ما را باآثار اين كلمات كه بانوار حكمت موسوم است منور گردان. طريقه آنكه تمامی اهل طريق باين صفت موصوف گردیده و بقدر سر موئی از جاده شريعت قدم بيرون نگذارند، والا از طريقه نعمت الهي بيروند و از فقرا محسوب نخواهند بود.

گفتار در شريعت

- (۱) **كلمة:** رها نيدن مرغ لاهوتي كه محبوس قفس ناسوتيست ميسر نگرده بي تأثير جذبه‌اي كه باز بسته بمتعابت مصطفوي است (ص) فعليك بالاتباع.
- (۲) **كلمة:** سالك آنست كه روي بوجه حق آورد، كتاب خدای عزوجل را بدست چپ گيرد و سنت رسول (ص) را بدست راست، و در ميان اين دو روشنايي راه طی كند.
- (۳) **كلمة:** انسان سه جزء است: دل و زبان و جوارح. دل از بهر توحيد است، و زبان از بهر شهادت، و جوارح از بهر عبادت.

گفتار در طريقت

- (۴) **كلمة:** بنده هرچند كه ارتكاب معاصي كرده باشد، و بر منهيات اقدام نموده، و در اقامت فرائض و اوامر مقصر بوده، بايد كه از فضل الهي نوميد نگرده، و در وقت سnoch مهمات و وقوع ملتسمات پناه بآنحضرت برده، و مطالب و مآرب خود استدعا نمايد.
- (۵) **كلمة:** حق - سبحانه و تعالی - اكرم الاكرمين است، و اكرم الاكرمين آنست كه وقتی گناه کسی را عفو كرده باشد، پس ديگريرا بدان گناه عذاب نكند، كه اين گناهيست كه از فلان بنده عفو كرده‌ام.
- (۶) **كلمة:** حق خدای را نگاهدار تا حق ترا در حفظ و حمايت خود دارد. و زمان سهولت و آساني خود را آشنای اوكن تا در وقت شدت و رسوائی او ترا دست گيرد. و چون ترا حاجتی افتد روي نياز جز بدرگاه بي نياز او مكن، و استعانت جز از وی مخواه؛ و يقين دان كه اگر خلق عالم درصدد آن شوند كه نفعی كه مقدر نشده بتورسانند، نتوانند، و اگر خواهند مضرتيكه قضا بر آن سبقت نگرفته باشد به تو لاحق كنند، در وسع ايشان نيايد.
- (۷) **كلمة:** سالك را از چهارچيز چاره نباشد: علمی كه رايص وی بود تا او را راست و ملايم كند، و ذكريكه مونس او بود تا در تنهائی وحشت نگیرد، و فكريكه مركب وی بود تا از همراهان باز نماند، و ورعيكه باز دارنده وی بود تا بهر ناشايسته ننگرد.
- (۸) **كلمة:** سالك بايد كه چهار موت بر خود فرض گيرد تا بمرتبۀ فقر رسد: موت ابيض كه گرسنگی

- است، و موت اسود که صبرکردن بر ایذای مردم است، و موت احمر که مخالفت نفس است، و موت اخضر که از پوشش نو بکهنه قناعت کردنت.
- (۹) **کلمه:** پیرکامل آنست که متابعت رسول(ص) را لازم داشته باشد، و بایست خود را «بتمامی نیست کرده آینه شده باشد» و مریدکامل آنکه «در آینه جمال مراد انوار الهی را ببیند».
- (۱۰) **کلمه:** علامت مرید قبول یافته آنکه: با مردم بیگانه صحبت نتواند، و اگر بصحبت بیگانه افتد چنان بود که مرغی در قفس و اسیری در زندان.
- (۱۱) **کلمه:** ملامتی نه آن بود که بی حرمتی شریعتی کاری کند. ملامتی آنست که در کار حق- سبجانه- از خلق باک ندارد.
- (۱۲) **کلمه:** زهد آنست که از دنیا اعراض کنی، و بقسمت رضا دهی، و سخن جز بمقدار خود نگوئی.
- (۱۳) **کلمه:** زهد نه بعدم تجمل و مال است، با فراغت دل از مادون ذوالجلال است. فقیر دنیادوست را با کمال فاقه زاهد نگویند و نخوانند، و حضرت سلیمانرا با آنهمه دستگاه زاهد خوانند.
- (۱۴) **کلمه:** فقیر آنست که خاموشی او بفکر باشد و سخن گفتن بذكر.
- (۱۵) **کلمه:** بهترین قولها ذکر است، و بهترین فعلها نماز، و خوشترین خصلتها حلم.
- (۱۶) **کلمه:** راحت دنیا در سه چیز است: ذکر سبحان، و تلاوت قرآن، و زیارت اخوان.
- (۱۷) **کلمه:** هر سخن که از ذکر خالی است لغو است، و هر خاموشی که از فکر خالیست سهو، و هر نظر که از عبرت خالیست لهو.
- (۱۸) **کلمه:** درویشی آنست که بچیز کسی طمع نکنی، و چون بتو آرند منع نکنی، چون بستانی جمع نکنی.
- (۱۹) **کلمه:** درویش باید که بضرورت اکتفا کند، و طالب زیاد نباشد، که رضا به رزق اندک او را از حرص پاک گرداند.
- (۲۰) **کلمه:** درویشی آنست که آنچه در سرداری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه متوجه تو گردد بجهی.
- (۲۱) **کلمه:** اخلاص آنست که «اعمال صالح کنی و» از خدای ثواب طلب نکنی، و نخواهی که ترا بآن ثواب یادکنند و «ازیرای» بزرگ دارند.
- (۲۲) **کلمه:** فتوت آنست که برادران و یاران خویش را معذور داری «در زشتی که از ایشان واقع شود»، و با ایشان چنان معاملت کنی که از ایشان عذر نباید خواست.
- (۲۳) **کلمه:** تجرید آنست که دل خود را مجرد کنی از غفلت، و نفس خود را از هوا، و زبان خود را از لغو.
- (۲۴) **کلمه:** جوانمردی آنست که مستحق رنجانیدن را «رنجانند و از رنجانیدن کس نرنجند».
- (۲۵) **کلمه:** سعادت خلاصی است از خود بیاد حق- سبجانه و تعالی- و شقاوت «درماندن بخود» و از حق بازماندن.
- (۲۶) **کلمه:** بدبخت کسی است که او را علم دهند و عمل ندهند، و توفیق عمل دهند و اخلاص

ندهند، و بصحبت نیکان راه دهند و قبول ندهند.

(۲۷) **کلمه:** غیبت از خود و حضور با حق بقدر مرتبه عشق است و محبت. هر که را عشق و محبت بیشتر غیبت از خود و حضور با حق بیشتر.

(۲۸) **کلمه:** اگر درویش و توانگر قصد عالم صفا کنند، و از روی تمثیل در دست توانگر چراغ افروخته بود، و در دست درویش هیزم نیم سوخته، نسیمی که از آن عالم بوزد، چراغ افروخته توانگر را فرو نشاند و هیزم نیم سوخته درویش را برافروزد.

(۲۹) **کلمه:** درویشی زمینی است که هر نیک و بد قدم در وی نهند، و ابريست که هر چیز را سایه کند، و بارانی است که همه اشیا را آب دهد.

(۳۰) **کلمه:** درویش خاککی است بیخته، و آبکی بر آن ریخته، نه پشت پارا از آن گردی، و نه کف پارا از آن دردی.

(۳۱) **کلمه:** عارف آنست که ویرا معروف وی آزادگرداند، از آنکه بچشم رد یا قبول بخلق نگرد.

(۳۲) **کلمه:** اگر ترا اختیار دهند که خواهی در مسجد رو و خواهی در بهشت، باید که تو در مسجد روی، که بهشت خانه تست و مسجد خانه خدا.

(۳۳) **کلمه:** چون حق - سبحانه و تعالی - خواهد که بعضی از دوستان خود را در تحت قباب عزت از نظر اغیار محجوب گرداند، ظاهر ایشانرا بلباس اغنیا بپوشاند، تا اهل ظاهر ایشانرا از جمله راغبان دنیا پندارند، و جمال حال ایشان از چشم نامحرم پوشیده ماند.

(۳۴) **کلمه:** دوستی که با تو انعام نکند بهتر است از دوستی که با تو انعام کند. زیرا آنکه با تو انعام کند ترا از حق بسوی خود خواند، و آنکه با تو انعام نکند ترا از خود بسوی حق راند.

(۳۵) **کلمه:** مرد باید در زمانی که با دوستی از دوستان الهی صحبت دارد، واقف حال خود باشد، و زمان صحبت را با زمان گذشته موازنه کند، اگر تفاوت یابد صحبت او را مغتنم داند.

(۳۶) **کلمه:** اگر دست از دنیا باز نداری باید که روی دل بدوستی دنیا نیاوری، که حق از دست تو چندان ترک دنیا نخواهد که از دل تو ترک دوستی دنیا.

(۳۷) **کلمه:** بدوست صالح آویز، و از دوست فاجر بگریز، که دوست فاجر بصفات ضمیمه دلالت کند، و دوست صالح بصفات حمیده.

(۳۸) **کلمه:** هر چیز را ثمره ایست. و ثمره صمت رفعت، و ثمره قناعت راحت است و ثمره نیازمندی محبت.

(۳۹) **کلمه:** اگر ابواب فتوحات دنیا بر تو گشاده شود، ایمن مباش، که از راه راست منحرف شوی، و اگر درهای بینوائی مفتوح شد، دل خوش دار که در طریقت اولیا قدم نهادی.

(۴۰) **کلمه:** چون ترا از حوادث روزگار محنتی پیش آید، باید که توبه کنی و بحق بازگردی. که هر که بتأدیب دنیا راه صواب نگیرد، بتعذیب عقبی گرفتار آید.

(۴۱) **کلمه:** تادل از محبت دنیا پاک نسازی محل محبت مولی نگردد، که تخم در زمین کاشته نکارند، و نقش بر کاغذ نگاشته ننگارند.

(۴۲) **کلمه:** راحت دنیا چون روشنائی برق بی ثباتست، و نعمتش چون تاریکی ابر بی بقا. نه بقواید انعامش الفت باید گرفت، و نه از شداید المش اندوه باید کشید.

(۴۳) **کلمه:** مثل انسان در دنیا چون سوار است که در وقت تابستان در زیر سایه درختی نزول کند، بعد از ساعتی آن درخت را بگذارد و بگذرد.

(۴۴) **کلمه:** عجب از کسانی که میدانند که آخرت به از دنیا است و دین را بدنیا می‌فروشند، و یقین دارند که حق - سبحانه - ضامن رزق بنده است و اعتماد بر کسب و کار می‌کنند، و میگویند از مرگ چاره نیست و غافل و ایمن می‌زیند.

(۴۵) **کلمه:** درویش باید که گرفتاران دنیا را سرزنش نکند، و با ایشان برحمت و شفقت باشد و در حق ایشان دعای خیر کند، تا حق - سبحانه و تعالی - خلاصی دهند ایشانرا از آنچه درآیند.

(۴۶) **کلمه:** مال محبوب خلایق است، نزد همه کس هر که مال دارد عزیز و تعظیمش کنند، و چون از دست او برود پیرامتش نگردند، بل او را نشناسند.

(۴۷) **کلمه:** عجب از کسی که خانه‌ای بنا کند، و آنرا بانواع تکلف بیاراید، و به حسرت بگذارد و بگذرد. و عجب تر از کسی که بجایش بنشیند، و غفلت ورزد، و از تقلب احوال که بدیده خود مشاهده کرده، عبرت نگیرد.

(۴۸) **کلمه:** چون خواهی که مردم را پند کنی، اول نفس خود را پند کن. اگر در قید تسلیم درآید آغاز در پند دیگران کن، والا از خدا شرم دار.

(۴۹) **کلمه:** از بدان بگریز و با نیکان آمیز، که اگر تنها باشی و با شیطان، به از آنکه با بدان باشی.

(۵۰) **کلمه:** معده محل طعام است، اگر بوی از وجه حلال فرستی قوت طاعت شود، و اگر شبیه - ناک بود، راه حق بر تو پوشد، و اگر حرام بود معصیت زاید.

(۵۱) **کلمه:** طعام چنان خور که همه نورشود نه آنکه ظلمت گردد، و جامه چنان پوش که فخر و رعونت از تو ببرد، نه آنکه فخر و رعونت آورد.

(۵۲) **کلمه:** اگر تمام دنیا را لقمه‌ای سازی و در دهن درویش نهی اسراف نباشد و اسراف آنست که ذره‌ای بی‌رضای حق صرف کنی.

(۵۳) **کلمه:** خاموشی باید که از سه صفت خالی نباشد: نفی خاطر که بر دل میگذرد، و مطالعه ذکر، و مشاهده اخوان.

(۵۴) **کلمه:** درویش را به از خاموشی عبادتی نیست، زیرا که هر چه دون حق است کرایه گفتن نمیکند، و هر چه سخن حق است عبارت در نیاید.

گفتار در معرفت

(۵۵) **کلمه:** مادام که سالک در وقت تجلی صورتی ادراک کند، آن تجلی صورتی باشد. حق - جل و علا - را از آن صورت منزّه باید دانست. چنانچه موسی - علیه السلام - از درخت ندائی شنید که:

انی انا الله! آن درخت خدا نبود، اما تجلی او بود که بصورت درختی نمود.

(۵۶) **کلمه:** چون ملک و ملکوت بر سالک پوشیده شود فنا بود، و چون هستی سالک نیز پوشیده شود فنا باشد.

(۵۷) **کلمه:** فنا عبارتست از نهایت سیر الی الله و بقا کنایت از بدایت سیر فی الله، چه سیر الی الله

^۱ سورة القصص آیه ۳۰

وقتی منتهی گردد که بنده را بعد از فناء مطلق که فناء صفات و ذات است، وجودی و ذاتی مطهر از لوث حدثان ارزانی فرمایند، تا بآن در عالم اتصاف با وصاف الهی و تخلق باخلاق ربانی ترقی تواند نمود.

(۵۸) **کلمة:** حقیقت وحدت آنست که بغیر حق- سبحانه- هیچ چیز نماند، و حقیقت محبت آنکه بویفا بیفزاید و بجفا نکاهد.

(۵۹) **کلمة:** معرفت رسمی چون باران تابستانی است که نه بیمار را شفا دهد و نه تشنه را سیراب کند.

(۶۰) **کلمة:** قرب نزد عارفان بعد است، زیرا که تا مسافت در میان نبود قرب نخوانند و تا مسافت بجای بود دوگانگی بجای بود و دوگانگی محض بعد است.

(۶۱) **کلمة:** کیفیت وجد «درون» بعبارت راست نیاید که آن سر حق است، و هرچه در آن ادراک بنده تصرف تواند نمود آن سر حق نباشد.

(۶۲) **کلمة:** همت بر آن دار که بمقامی رسی که نه اندوه بود و نه شادی: **لیس عند ربکم صباحا و لایساء!** اندوه و شادی صفت تست، و آنچه صفت تست محدث است و محدث را بقدم راه نیست.

(۶۳) **کلمة:** حلاوت طاعت و شرک برابر است، زیرا که تا از خودپسندی خوشت نیاید لذت نیابی، و پسند خود شرک است.

(۶۴) **کلمة:** خدا بین باش و کدخدا بین مباح. خودبین نیز مباح، زیرا که اگر خودبین نباشی خدایین باشی.

گفتار در حکمت

(۶۵) **کلمة:** مردم سه گروهند: اولیا که باطن ایشان بهتر است از ظاهر ایشان، علما که ظاهر و باطن ایشان برابر است، و جهال که ظاهر ایشان بهتر است از باطن.

(۶۶) **کلمة:** هر که هفت چیز بر هفت چیز اختیار کند بدرجه مردان رسد: درویشی را بر توانگری، و گرسنگی را بر سیری، و فروتنی را بر زبردستی، و ذلت را بر عزت، و نیازمندیرا بر کبر، و غم را بر شادی، و مرگ را بر زندگانی.

(۶۷) **کلمة:** صاحب بصیرت کسی است که پیوسته مراقب احوال و اعمال خود باشد، و معاشرت با ابنای روزگار و معاملات با حضرت آفریدگار بر وجهی کند، که در دنیا موجب ملامت و در عقبی سبب عقوبت نگردد.

(۶۸) **کلمة:** بهترین مردم کسی است که بعبادت پیش دستی کند، و بخلق خدا نفع رساند، و بکسی بدی نکند، و از کسی چشم نیکی نداشته باشد.

(۶۹) **کلمة:** داناترین مردم کسی را دان که از خدای تعالی غافل نگردد، و مرگ را بر خود نزدیک داند، و بدی که مردم در حق او کرده باشند فراموش کند.

^۱ حدیث نبوی که در جلد اول کشکول شیخ بهائی (چاپ شرکت طبع و نشر، صفحه ۹۸) اینطور نقل شده است: و لیس عند عند ربک صباح و لایساء.

- (۷۰) **کلمه:** مردی آنست که هرکه با تو بدی کند بجای آن نیکی کنی، و هرکه از تو قطع کند باو پیوندى، و هرکه خط نومیدی در تو کشد در دایره احسانش در آوری.
- (۷۱) **کلمه:** حق- سبحانه و تعالی- سه گروه را دشمن دارد، و سه گروه را دشمن تر: فاسق را دشمن دارد، پیر فاسق را دشمن تر، بخیل را دشمن دارد و توانگر بخیل را دشمن تر؛ متکبر را دشمن دارد و عالم متکبر را دشمن تر.
- (۷۲) **کلمه:** حق- سبحانه و تعالی- سه گروه را دوست دارد و سه گروه را دوست تر: پارسایان را دوست دارد و جوانان پارسا را دوست تر، جوانمردان را دوست دارد و فقیر جوانمرد را دوست تر، متواضعان را دوست دارد و عالم متواضع را دوست تر.
- (۷۳) **کلمه:** دوست صادق آنست که در مصاحبت ملامت ننماید، و در مفارقت فراموش کار نباشد، و در راحت و محنت متغیر نشود، و در حضور و غیبت مبدل نشود.
- (۷۴) **کلمه:** دوست مشفق آنست که چون ترا بیند که از سداد و منهج صواب بوجهی از جهات منحرف گشته و قدم در شارع طغیان و جاده عصیان نهاده‌ای، در ارشاد و هدایت بقدر مقدور در اعانت تو اهتمام واجب داند.
- (۷۵) **کلمه:** اگر خواهی محبت و عداوت خود را از دل کسی بدانی، به بین که در دل تو محبت اوست یا عداوت. از آنجا استدلال کن.
- (۷۶) **کلمه:** هرکه دوست بی‌عیب جوید دوستش کم بود، و هرکه با دوست بهر خطائی عتاب کند دشمنش بسیار باشد، و هرکه از دوستان چشم آن دارد که در تحصیل فواید او را بر نفس خود مقدم دارند پیوسته رنجور باشد.
- (۷۷) **کلمه:** چون دوست خود را مصاحب دشمن بینی، باید که بر دلت گران نیاید، چه اگر محل اعتماد است خود نگذارد که از وی مضرتی برسد؛ اگر در مقام خیانت است، خود چنین دوست بدشمن ارزانی باید داشت.
- (۷۸) **کلمه:** در میان دو دشمن سخن چنان گوی که اگر دوست گردند شرمسار نگردی، و سری که داری با دوست در میان منه چه تواند بود که بیکبارگی دوست دشمن گردد، و هر بدی که توانی بدشمن مرسان، چه تواند بود که بیکبارگی دوست گردد.
- (۷۹) **کلمه:** یاری و دوستی با یاران موافق و دوستان صادق کن، که دوستی دوستان کیسه و کاسه، و یاری یاران پیاله و نواله را، بقائی نباشد.
- (۸۰) **کلمه:** در دوستی چندان غلو منما که بمرتبه شرف رسد، و در دشمنی چندان مبالغه مکن که جز باتلاف دشمن خاطرت قرار نگیرد.
- (۸۱) **کلمه:** دوستان سه گروهند: دوستند، و دوست دوستند، و دشمن دشمن. و دشمنان نیز سه فرقه‌اند: دشمن، و دشمن دوست، و دوست دشمن.
- (۸۲) **کلمه:** دوست بجفا دشمن گردد، و دشمن باحسان و مروت دوست گردد. اگر قوت آن نداری که دشمنان را به بذل و احسان در شماره دوستان بیاری، باید که دوستان را بافعال زشت در دایره دشمنان نیاری.
- (۸۳) **کلمه:** چون ترا با کسی اتفاق دوستی افتد، اول نقد اخلاق او را در زمان غضبی بر محک

- اعتبارزن. اگر خالص بیرون آید با وی عقد دوستی بند، والا او را محرم اسرار خود مگردان.
- (۸۴) **کلمه:** بدترین مردم کسی است که: مرد مرا دشمن گیرد، و مردم او را دشمن دارند، و آزار مردم را روا دارد، و از خطا در نگذرد، و عذر نپذیرد.
- (۸۵) **کلمه:** عاقل‌ترین مردم کسی است که چون دوستی شایسته بدست آرد، بعدم رعایت حقوق اخوت و رسوم صداقت او را از خود منحرف نگرداند.
- (۸۶) **کلمه:** هرکه بابنای جنس خود مدارا کند، از دوست و دشمن ایمن گردد؛ و هرکه در اخلاق و صفات با دوستان موافقت نماید، از مخالفت ایشان در امان باشد.
- (۸۷) **کلمه:** دوست صادق آنست که چون بر عیب تو اطلاع یابد در اظهار آن نکوشد، و چون بر هنر تو واقف گردد یکی برده باز نماید، و چون از تو نفع بوی رسد فراموش نکند، و چون از تو خطائی بیند بر تو نگیرد، و چون عذرگوئی قبول کند.
- (۸۸) **کلمه:** هر دوستی که بنا بر غرض دنیوی باشد به کمتر سببی بدشمنی مبدل گردد، و هر دوستی که از برای خدا باشد غرض دنیوی او را زیان نتواند رساند.
- (۸۹) **کلمه:** جرأت اهل شجاعت را در روز جنگ توان شناخت، و دیانت ارباب امانت در وقت داد و ستد، و مهر و وفای زن و فرزند را در ایام فقر و فاقه و تنگدستی، و حقیقت دوستان را در روز نکبت و در وقت مشقت.
- (۹۰) **کلمه:** عاقل باید که از عداوت احتراز نماید، هر چند که قوت و شوکت او زیاده از دشمن باشد، چه صاحبان تریاق را جرأت بر تناول زهر از روش حکمت نیست.
- (۹۱) **کلمه:** بر دشمن اعتماد نشاید کرد، اگرچه دعوی محبت و مودت کند؛ و بقولش فریفته نباید شد، اگرچه در اثبات محبت مبالغه نماید. چه اگر آب از مجاورت آتش طبیعت برودت و سر دی بازگذارد، و چندان حرارت و گرمی بر ماده او غالب گردد که بطبع آتش قریب شود، اما چون دست یابد زودش بکشد.
- (۹۲) **کلمه:** مریض را تا صحت کامل پدید نیاید از طعام لذت نیابد، و عاشق تا بوصول دوست نرسد آرام نگیرد، و مرد تا از دشمن ایمن نگردد نفس براحات نزند.
- (۹۳) **کلمه:** دشمن چون از هر حیلتی درماند سلسله دوستی بجنانند، و در صورت دوستی کارها کند که هیچ دشمن نتواند.
- (۹۴) **کلمه:** خرمند کسی است که اگر همه عالم بخصومت او برخیزند او را با هیچکس خصومت نباشد.
- (۹۵) **کلمه:** دوستی با لئیم حاسد و خبیث مفسد مکن، اگرچه مرد بیدوست نباید، اما هر دیرا دوستی نشاید.
- (۹۶) **کلمه:** هرکه تلخ‌گوی و ترش‌روی و زشت‌خوی بود، همه کس او را دشمن دارد. هرکه دروغ‌نگوید و وعده خلاف نکند و مرد مرا نیازارد، همه کس او را دوست دارد.
- (۹۷) **کلمه:** دوست خود را در غیبت چنان یادکن که دوست داری ترا چنان یادکند.
- (۹۸) **کلمه:** فاسق و احمق را لایق دوستی نباید دانست، و دوست اگر هزار است اندک باید شمرد، و دشمن اگر یکی بود بسیار باید دانست.

- (۹۹) **کلمه:** دوستان بعضی بمنزله غذایند که از ایشان چاره نباشد، و بعضی بمنزله دوايند، اگر احيانا بايشان احتياج افتد.
- (۱۰۰) **کلمه:** خردمند چون خلاف در میان بيند بجهد، و چون صلح مشاهده نمايد رخت اقامت بنهد، که آنجا سلامت برکنار است و اينجا حلاوت در میان.
- (۱۰۱) **کلمه:** دوستی نتوان کرد مگر بتواضع، و بمراد نتوان رسيد مگر بصبر، و پادشاهی نتوان کرد مگر بعدل.
- (۱۰۲) **کلمه:** چون بينی که میان دو دشمن تفرقه افتاد تو جمع باش، و چون بينی که جمع شدند از پريشانی اندیشه کن.
- (۱۰۳) **کلمه:** دو کس دشمن ملک و دين اند: زاهد بي علم و پادشاه بی حلم.
- (۱۰۴) **کلمه:** بدوستی پادشاهان و خوش آوازی طفلان اعتماد نبايد کرد، که آن بخوابی و اين بخیالی مبدل گردد.
- (۱۰۵) **کلمه:** سه کس را از سه چیز چاره نیست: پادشاه را از عدالت، و وزير را از دیانت، و رعیت را از اطاعت.
- (۱۰۶) **کلمه:** سه چیز را بقائی نباشد: علم بی بحث، و مال بی تجارت، و ملک بی سیاست.
- (۱۰۷) **کلمه:** چهارچیز پادشاه را زیان دارد: خندیدن در روی کهتران، و صحبت داشتن یا حقیران، و مشورت کردن با زنان، و رضا دادن بر فساد مفسدان.
- (۱۰۸) **کلمه:** پادشاه بايد که شش کس را بخود راه دهد: وزير دانا، و دبیر راست قلم، و شاعر خوشگوی، و منجم پاک اعتقاد، و ندیم جامع، و طیب حاذق.
- (۱۰۹) **کلمه:** بهترین صفات پادشاهان را سخاوت و شجاعت و عدالت است، و بدترین خصال جبن و بخل و ظلم.
- (۱۱۰) **کلمه:** سه چیز از سه چیز توان یافت: نجات از صبر، و مهتری از سخاوت، و ظفر از عدل.
- (۱۱۱) **کلمه:** فساد سه طایفه از سه چیز است: فساد سلاطین از ظلم، فساد علما از کبر، فساد فقرا از ریا.
- (۱۱۲) **کلمه:** پادشاه بايد که نفس پرور را بر مردم مسلط نگرداند، که از نفس پرور هنر نیاید و بی هنر سروریرا نشاید.
- (۱۱۳) **کلمه:** هرکه در حلم کوشید مهترگشت، و هرکه راستی پیشه کرد رفیع القدرگشت، و هرکه زبان از کذب نگاهداشت صفت صدق باو ارزانی داشتند، و هرکه از قرین بد اجتناب نمود بصحبت نیکانش راه دادند.
- (۱۱۴) **کلمه:** سه چیز را نگاهدار تا سه چیز را بیاد ندهی: وضو نگاهدار تا نماز بیاد ندهی، چشم را نگاهدار تا دل را بیاد ندهی، و زبانرا نگاهدار تا سر بیاد ندهی.
- (۱۱۵) **کلمه:** عافیت بر سه چیز است: عافیت دین و عافیت تن و عافیت مال. عافیت دین در اجتناب نمودن از هوای نفس، و عافیت تن در قلت طعام و کم کردن جماع، و عافیت مال در پاک داشتن سینه از حسد.
- (۱۱۶) **کلمه:** چهارچیز است که مرد را بشکند: دشمن بسیار، و وام بسیار، و عیال بر قطار، و جفت

ناسازگار.

(۱۱۷) **کلمة:** مردان را بچشم اعتبار نگر نه به نظر حقارت. زنان را بچشم شفقت ببین نه بچشم شهوت.

(۱۱۸) **کلمة:** مرد خوش خو همیشه خوشحال باشد، چه در خواب و چه در بیداری، زیرا که هر چه در گفتار و کردار است در خواب همان خیال بود.

(۱۱۹) **کلمة:** چهارچیز دلیل بندگیست: علم را عزیز داشتن، و بدی را به نیکوئی دورکردن، و خشم را فروخوردن، و جواب با صواب دادن.

(۱۲۰) **کلمة:** چهار چیز دلیل نادانیت: با داناتر از خود مجادله کردن، و بر نوآموز اعتماد نمودن، و از مکر زنان ایمن بودن، و با کودکان صحبت داشتن.

(۱۲۱) **کلمة:** چون ترا عذر آوردند بپذیر، و چون ترا ادب آموزند بیاموز، زیرا که هرکه را ادب آموزند و نیاموزد از حیوانیت، و هرکه را عذر گویند و نپذیرد از شیطانیت.

(۱۲۲) **کلمة:** خردمند کسی است که مدام بیاد حق- سبحان تعالی- باشد، و دست از کار دنیا بردارد.

(۱۲۳) **کلمة:** خردمند را بر دوکس حیف آید: ناقابلی که کسب کمال کند، و قابلی که کسب کمال نکند.

(۱۲۴) **کلمة:** مالیکه داری صرف کن و از آن منفعت گیر، که مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از برای گرد کردن مال.

(۱۲۵) **کلمة:** مجالست با عاقل کن که مجالست با عاقل باقلت عیش به از مصاحبت با جاهل با وسعت عیش است.

(۱۲۶) **کلمة:** دو کس اندوه بیهوده خورند، و رنج بیهوده برند: یکی آنکه زر جمع کرد و نخورد، دوم آنکه علم آموخت و عمل نکرد.

(۱۲۷) **کلمة:** عالم باید که بعمل کوشد، نه آنکه علم را وسیله دنیا سازد، چرا که علم از بهر دین پروردنست نه از بهر دنیا خوردن.

(۱۲۸) **کلمة:** عالم را نشاید که سفاهت را بحلم آرائی بگذراند، که هر دو طرف را زیان دارد. هیبت آن کم شود و جهل این مستحکم.

(۱۲۹) **کلمة:** عالم جاهل را شناسد، و جاهل عالم را نشناسد، زیرا که او در مرتبه جاهلیت بوده، و این هرگز بصفتمت علم موصوف نبوده.

(۱۳۰) **کلمة:** اگر مریدی ارادت پیش آر، که مرید بی ارادت عاشق بی زراست؛ و اگر سالکی معرفت پیش آر، که رونده بی معرفت مرغ بی پراست؛ و اگر عالمی بعمل کوشد، که عالم بی عمل درخت بی پراست.

(۱۳۱) **کلمة:** علم زیور است و نسب جمال. همچنانکه زیور صاحب جمال را موافق تر آید، علم بزرگانرا لایق تر نماید.

(۱۳۲) **کلمة:** گناه از هرکه صادر شود ناپسند بود و از علما ناپسندتر، زیرا که علم سلاح جدالست با شیطان، چون صاحب سلاح را به اسیری برند شرمندگیش بیش بود.

(۱۳۳) **کلمة:** چهارچیز مروت را تباہ کند: مهترانرا بخل، و عالمان را عجب، و زنان را بی حیائی، و

مردان را کذب.

(۱۳۴) **کلمة:** اجل کاینات از روی ظاهر و باطن آدمی است، و اذل موجودات سگ. و باتفاق خردمندان سگ حق شناس به از آدمی حق شناس.

(۱۳۵) **کلمة:** مردان چهار قسمند: لئیم که نه خود خورد و نه بدیگری دهد، بخیل که خود خورد و بدیگری ندهد، و سخی که خود خورد و بدیگری نیز دهد، و کریم که خود نخورد و به دیگری بخشد.

(۱۳۶) **کلمة:** کریم بسوی محبت راغب بود و بجانب عداوت متانی، چون ظرف زر که زود ساخته شود و دیر شکسته گردد. و لئیم بجانب محبت متانی و بسوی عداوت راغب، چون ظرف سفال که دیر ساخته شود و زود شکسته گردد.

(۱۳۷) **کلمة:** سگ گیرنده دامن آشنای خود نگیرد، و شتر مست قصد متعهد آب و علف خویشتن نکند، و لئیم حاسد هر چند که در حق وی نیکی کرده باشی، چون دست یابد، هر بدی که تواند بتو رساند.

(۱۳۸) **کلمة:** چهارچیز بچهار چیز تمام شود: دانش بخرد، و دین به پرهیزکاری، و کار بهمت، و نعمت بشکر.

(۱۳۹) **کلمة:** چهارچیز چهارچیز را برد: ناسپاسی نعمت را، و کاهلی مروت را، و لجاج عزت را، و هزل آبروی را.

(۱۴۰) **کلمة:** ترقی بدرجات عزت بزحمت بسیار دست دهد، و تنزل از مرتبه عزت بانداک جهتی واقع شود، چنانکه سنگ گران بمشقت فراوان از زمین بر دوش توان کشید، و بانداک اشاره‌ای بزمین توان انداخت.

(۱۴۱) **کلمة:** مرد باید که هر صباح در آینه نظر کند، اگر صورت خود را نیک بیند سیرت خود را بد نکند، تا میان صورت و سیرت مشابهت نگاهداشته شود. و اگر صورت خود را بد بیند سیرت را بد نکند، تا دو بدر او جمع نگردد. زشت روی را از افعال قبیحه اجتناب نمودن فرض عین است، تا حامل قبايح نگردد؛ و خوبروی را ذیل اخلاق از لوث قبايح نگاهداشتن عین فرض، تا جامع محاسن باشد.

(۱۴۲) **کلمة:** آرایش ظاهر زینت باطن را بزبان نتواند آورد، چون حشایش دوائی صور مطبوع و رویح مروح ندارند و بسبب فواید مرغوب و مطلوبند. و آرایش ظاهر اصلاح رذات باطن نتواند کرد، چون ریاحین سمی که بسبب قیح و ضرر با همه حسن و لطف مهجور و مردودند.

(۱۴۳) **کلمة:** از خساست ظاهر است که صورتگران بامتزاج الوان ترکیب تمثال آن کنند، و از نفاست کمال باطن است که از تصور مانند آن عاجز آیند.

(۱۴۴) **کلمة:** غفلت از خوابست و خواب از آب، و آب از طعام. هر که کم خورد حاضر باشد، و هر که بیش خورد غافل.

(۱۴۵) **کلمة:** خواص خوردن را برای حیات خواهند، و عوام حیات را از بهر خوردن.